



زندگی نامه آیت الله ربانی شیرازی^۱

به قلم آن مرحوم

بسمه تعالی

۱. نام عبدالرحیم ربانی فرزند حاج محمدهادی معروف به حاج بمانعلی فرزند مرحوم مشهدی رحیم بنی مشهدی حسن بن آقا محمدعلی شیرازی. نام مادر معصومه محل تولد شیراز در سال ۱۳۴۰ سوم شعبان مطابق با ۱۳۰۱ شمسی (طبق شناسنامه) شماره شناسنامه ۲۲۹۹۲.

۲. در شیراز مشغول به تحصیل ابتدایی سپس از سال ۱۳۱۸ مشغول به تحصیل عربی شدم و در دوران اختناق رضاشاهی با بینشی که از طریق خانواده و دوستان مذهبی پیدا کردم یگانه راه نجات ایران را از چنگال کفر تقویت روحانیت و احیای فکر اسلامی به خصوص

۱. به مناسبت ۱۶ اسفند، سالروز رحلت جانکاه آیت الله ربانی شیرازی رحمت الله علیه.

صغیر اول
 ۱- نام عبدالرحیم ریائی خزانه حاج میرزا علی موسوی (ص ۴۰۵) فرزند مرحوم آیت الله العظمی سید
 حسن بن آقا میرزا محمد باقری . نام در سند هو مهر و کوشا در سال ۱۳۴۰ هجری قمری مطابق با ۱۹۰۱
 شمسی (۱۳۰۵ قمری) شماره شناسنامه ۲۳۹۹۳ -
 ۲- در شهر از منزل آیت الله العظمی سید زین العابدین (ع) در سال ۱۳۱۸ هجری قمری (۱۹۰۱ شمسی) در دوران جناب رضای
 آیت الله العظمی که از طرف خانوادہ دودستان (۱۳۰۵ هجری قمری) پیدا کردم بعد از آنکه آیت الله العظمی را از منزل آیت الله العظمی در وقت
 و احوالی میرزا علی که در آنجا بود دیدم و با هم صحبت کردم از احوال و حال او و در وقت آنکه در آنجا بودم او را چنان
 می بیند که من را در آنجا می بیند و من را در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند
 در برابر تعدادی مبالغه کنست بر اقامت در سال ۱۳۱۸ هجری قمری (۱۹۰۱ شمسی) در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند
 و با آنکه در منزل آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند
 بعد از ظهر روزی که در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند
 شیرازی پنجاه و پنج نفر در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند
 در لایحه مرصع در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند
 مرصع در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند
 در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند
 با اینست که در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند
 میرزا علی (ص ۴۰۵) که در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند و در آنجا می بیند

مذهب شیعه می دانستم و لذا با همه بدبینی که مردم از روحانیت پیدا کرده بودند و دروس
 قدیم را خرافات می پنداشتند و به کسانی که به آن اشتغال داشتند به دیده حقارت می نگریستند
 و او را مسخره می کردند به درس خواندن پرداختم و در برابر نقادان به دفاع سخت
 می پرداختم. در همان ایام با مرحوم آیت الله حاج سید نورالدین هاشمی شیرازی ارتباط پیدا
 کردم و با آنکه در منزل تحت نظر بود به هر قیمتی بود خود را به ایشان می رسانیدم و مدت ها
 من و دو نفر دیگر به جماعت او قاچاقی حاضر می شدیم بعد از شهریور ۲۰ که ایشان از تحت
 نظر خارج شد و حزب برادران را که قبلا پایه گذاری نموده بود و به طور مخفی کار می کرد و
 من هم چندی پنهانی به عضویت آن در آمده بودم آشکار نمود و مشغول فعالیت های سیاسی
 شد، مرامنامه حزب، اعتقاد من را درباره روحانیت و ولایت مرجع دینی تقویت می نمود و زمینه
 رهایی ایران را از چنگال استعمارگران و مستبدان و احیای اسلام واقعی را ولایت مرجع دینی

میرزا محمد تقی که از سیرت برادر و حافظ برکت می‌شده ^{۱۳۲۵} از همان ابتدا که دست به تبلیغ اسلام
 در قزوین گذاشت و قدرت‌های آنجا را از سیرت زخم زد و سال ۱۳۲۴ و با همکاری سید محمد باقر و سید محمد باقر (از سیرت)
 از بهائیان مسلمان شد و به آنکه روزنامه که به نام «سیرت» نام داشت منتشر نمودند.
 میرزا محمد تقی فعالیت فریب‌گرده در قزوین را از او ج. م. س. در سال ۱۳۲۵ و سید محمد باقر (از سیرت)
 همسر سیرت را از دستش.
 ۳- حاج میرزا محمد تقی از سال ۱۳۱۸ شروع کرد در این راه و در این راه سید محمد باقر (از سیرت) بود و دیگر از آنرا
 ۴- تاجیبی رفتند زاده شد.
 سلطان را نزد مردم فتح از هم سوخته و شیخ و کسب صفتی از حاج سید محمد باقر (از سیرت) و حاج میرزا محمد تقی (از سیرت)
 در شیراز خوانند و سپس به قزوین آمدند و در سال ۱۳۲۷ از سیرت زخم زدند و مردم از سیرت در قزوین و دیگر از آنرا
 و در کنگرهای مختلف ۵- حاج میرزا محمد تقی از آنکه خوانند و سیرت را در شیراز نزد آقا سید محمد باقر (از سیرت) و در این راه سید محمد باقر (از سیرت)
 و در قزوین نزد سید محمد باقر (از سیرت) و حاج میرزا محمد تقی (از سیرت) و در این راه سید محمد باقر (از سیرت) و حاج میرزا محمد تقی (از سیرت)
 آهوانی در شیراز در سال ۱۳۲۵ و سیرت را در شیراز نزد آقا سید محمد باقر (از سیرت) و حاج میرزا محمد تقی (از سیرت)
 ۵- با آیت‌الله خنجر و شیخ و سیرت را در شیراز و سیرت را در شیراز نزد آقا سید محمد باقر (از سیرت) و حاج میرزا محمد تقی (از سیرت)
 در کنگرهای مختلف ۶- حاج میرزا محمد تقی از آنکه خوانند و سیرت را در شیراز نزد آقا سید محمد باقر (از سیرت) و حاج میرزا محمد تقی (از سیرت)
 ۷- در شیراز که مردم دادند که تمام جسمی از سطح را در شیراز که تمام دلی بود که سیرت را در شیراز نزد آقا سید محمد باقر (از سیرت) و حاج میرزا محمد تقی (از سیرت)
 از سیرت در شیراز که مردم دادند بود و سیرت را در شیراز و سیرت را در شیراز نزد آقا سید محمد باقر (از سیرت) و حاج میرزا محمد تقی (از سیرت)
 در آن مردم سیرت.

معرفی می‌نمود، من هم علنا در آن حزب مشغول فعالیت شدم و جلساتی از آن را اداره می‌نمودم و تا سال ۱۳۲۵ تقریباً در آن حزب فعالیت می‌نمودم ولی از آن به بعد به علی از حزب کناره‌گیری کردم.

با بینشی که برای نجات ایران داشتم اقلیت‌هایی که به نام دین مشغول فعالیت بودند اقلیت‌های سیاسی که برای تضعیف اسلام به وجود آمده می‌دانستم لذا با آنها دائماً در معارضه و مباحثه می‌بودم از جمله صوفیه و بابیه و بهاییه و شیخیه. با فرقه صوفیه و بابیه و بهاییه زیاد بحث و گفتگو می‌نمودم به قسمی که از من گریزان بودند و حاضر به بحث نمی‌شدند. از همان ابتدای تحصیلات به تبلیغ پرداختم و در قراء و قصبات و شهرستان‌های شیراز منبر می‌رفتم و در سال ۱۳۲۶ در اثر تبلیغات در سروستان، ۷۲ یا ۸۳ [نفر] (فراموش کرده‌ام) از بهاییان مسلمان شدند که روزنامه‌های پرچم اسلام و آیین اسلام و غیر آن منعکس

نمودند.

پس از شهریور ۲۰ فعالیت حزب توده روز به روز در شیراز اوج می‌گرفت و در سال ۲۵ و ۲۶ به بعد توسعه پیدا کرد و با این حزب مبارزاتی داشتم.

۳. فعالیت علمی را تقریباً از سال ۱۳۱۸ شروع کردم ولی به واسطه بی‌رغبتی اساتید چندان موفق نبودم و بعد از شهریور ۲۰ به تدریج رغبت‌ها زیاد شد.

سطوح را در نزد مرحوم شیخ محمد علی موحد، شیخ عبدالحسین حائری، حاج سید نورالدین حسنی و حاج شیخ بهاء الدین محلاتی در شیراز خواندم و سپس به حوزه علمیه قم در سال ۱۳۲۷ هجرت نمودم و فقه و اصول خارج را نزد مرحوم آیت‌الله بروجردی و آقای داماد و آقای گلپایگانی و حاج شیخ عبدالنبی اراکی خواندم و فلسفه را در شیراز نزد آقایان سید حسین کربالی و جواد مصلح و شیخ محمد علی حکیم و در قم نزد جناب علامه طباطبایی تحصیل نمودم و ۴ اجازه روایتی از مرحوم شیخ محمد کاظم شیرازی و سید عبدالله بلادی و حاج آقا بزرگ تهرانی و دیگران دارم و مدتی طولانی هفته‌ای یک شب خدمت آقای علامه طباطبایی بودیم و بحث از اصول دیالکتیک می‌شد که نتیجه آن، کتاب موجود روش رئالیسم می‌باشد. در آن جلسه با عده‌ای از دوستان مانند آقای بهشتی، قدوسی، ابوترابی، امینی شرکت داشتم.

۴. با آقایان منتظری، مشکینی، شبیری، موسوی اردبیلی، بهشتی، محسن حرم پناهی، مکارم، موحد ابطحی، واعظ زاده، صافی، علی پناه و طاهری اصفهانی و کسانی که در دوره‌های اول درس مرحوم آیت‌الله بروجردی و آقای داماد و گلپایگانی شرکت می‌نمودند هم درس بودیم.

۵. در شیراز که بودم و اوایلی که به قم آمدم قسمتی از سطوح را درس می‌گفتم ولی به واسطه اشتغال به کتاب جامع الاخباری که مرحوم آیت‌الله بروجردی دستور داده بود و بعد به واسطه اصلاح وسائل الشیعه و تصحیح بحار و در نهایت به واسطه اشتغال به مبارزات از درس دادن محروم شدم.

۶. علاوه بر تحصیل، اکثر وقت من صرف نوشتن و تصحیح و اصلاح سه کتاب گردید:

۱. جامع الاحادیث که کتاب صلاه و آداب لباس و مسکن و ذکر و دعا یعنی آنچه از

- کتاب در جلد دوم وسایل الشیعه است به اتفاق آقای شیخ محسن حرم پناهی تألیف نمودم.
۲. تصحیح و اصلاح وسائل الشیعه با نوشتن پاورقی که ۱۶ مجلد از آن را تدوین نمودم و بقیه به واسطه زندان توفیق پیدا نکردم.
۳. بحار الانوار که در تصحیح و نوشتن پاورقی آن اقدام کردم و قریب به ۴۰ مجلد از آن را تصحیح و پاورقی نوشتم و در حدود بیش از ۱۵ سال در این دو کتاب کار کردم. علاوه بر این سه کتاب ترجمه‌هایی از علما و رجال به سبکی بدیع نوشته‌ام که در مقدمه وسائل الشیعه و بحار الانوار و معانی الاخبار چاپ شده است و شرح حال صدوق به نام قضاء الحقوق فی ترجمه الصدوق مخطوط است و کتاب‌های فارسی و عربی دیگری هم نوشته‌ام که ناقص و به صورت خطی موجود است. کتاب حرکت در طبیعت را در زندان در رد مارکسیست‌ها و مجاهدین خلق نوشته‌ام که چاپ شده است.
۷. رشته تخصصی من فقه و اصول و رجال است.
۸. آشنایی من به دو زبان فارسی و عربی است.

◆ بخش سیاسی

۹. فعالیت سیاسی را قبل از شهریور ۲۰ شروع نمودم.
۱۰. در دوران ملی شدن صنعت نفت از طرفداران آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق بودم و در این راه تبلیغات می‌نمودم بعد از اختلاف بین این دو نفر با بینشی که قبلاً عرض کردم داشتم با دکتر مصدق مخالف شدم البته نه به طوری که علناً با او مخالفت کنم. بلکه قلباً مخالف بودم و می‌دانستم که مصدق شکست می‌خورد لذا روزی که مصدق فرزندم نمود من در بشنوه در باغ سرکشیک زاده به حسین آقای توفیق گفتم و او را وادار کردم که در دفترش یادداشت کند که از این به بعد اگر روزی دکتر مصدق از مردم استمداد جوید مردم به او پاسخ مثبت ندهند داد و در آن ایام خیلی ناراحت و آزرده خاطر گشتم که مبارزات مردم ایران به واسطه

خودخواهی‌ها با شکست مواجه خواهد شد.

و اما در مبارزات ۱۵ خرداد، مبارزه رسمی من از بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی شروع شد چون خبرم داشتم که شاه اقدامات ضد اسلامی خود را با فوت ایشان شروع می‌کند لذا پس از فوت ایشان مدرسین را دعوت نمودم در منزل آقای حرم پناهی و چند جای دیگر و پیشنهاد انتخاب مرجع واحد را نمودم و در مقام نظرخواهی پیشنهاد مرجعیت آقای خمینی را نمودم. در آن جلسه این مطلب به ذائقه خیلی‌ها خوش نیامد و قبول ننمودند و ناچار طرح اتحاد مراجع مطرح شد که آقای خمینی و آقای نجفی قبول نمودند و آقای گلپایگانی و آقای شریعتمداری مدتی با هم مشترکا شهریه قم را اداره نمودند...

بعد در کلیه مبارزات شرکت داشتم و بیشترین اعلامیه‌هایی که به اسم حوزه علمیه قم منتشر گشته است و چندین اعلامیه و تلگراف که به امضای مدرسین است، متن آن از اینجانب است. نامه‌ای که از زندان به امضای این جانب و آقای منتظری است و همچنین نامه دیگری که این دو امضا را دارد متنش از من است اعلامیه علیه سرمایه‌گذاران خارجی که به چند زبان منتشر شد از من است و اولین اعلامیه‌ای که منتشر نمودم اعلامیه‌ای است که در موقع اصلاحات ارضی منتشر کردم و ۴۰ مورد را برای اصلاح بیان نمودم و اگر کسی سبک‌شناس باشد می‌تواند با توجه به اعلامیه‌های ممضای من بقیه اعلامیه را بفهمد.

۱۱. بعد از چند ماه از گذشت واقعه ۱۵ خرداد به واسطه منبرهایی که در قم رفتم ممنوع المنبر شدم و تا آخر انقلاب این ممنوعیت بود ولی اعتنا نمی‌نمودم و در موارد لازم سخنرانی می‌نمودم. ظاهرا یازده مرتبه زندان و یک مرتبه تبعید شده‌ام و آخرین زندان در ماه محرم قبل از انقلاب است که بعد از سخنرانی در روز عاشورا در شیراز پس از راهپیمایی وسیع به تهران منتقل شدم و تا دو روز قبل از کابینه بختیار زندانی بودم. تبعید به کاشمر، فیروز آباد، سردشت و جیرفت.

۱۲. قبل از انقلاب، آنها که در مبارزه بودند می‌دانستند که تداوم مبارزه عمده‌اش به واسطه من بود و اگر من کنار می‌رفتم وضع خیلی تغییر پیدا می‌کرد و خیلی از سرشناسان کنار

می‌رفتند من با به وجود آوردن جمعیتی مخفی که آقایان منتظری، مشکینی، قدوسی، محمد خامنه‌ای، علی خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، امینی نجف‌آبادی، مصباح، حائری طهرانی در آن شرکت داشتند مبارزات را شکل می‌دادم و جلسات مدرسین را ترتیب می‌دادم. به واسطه این جلسه بود که نوعاً مدرسین مجبور می‌شدند شرکت مختصری در مبارزات داشته باشند و اعلامیه‌ها را امضا کنند و با رفتن به زندان مبارزات را داغ می‌نمودم و از داخل زندان راهنمایی‌هایی می‌نمودم هر از مدتی به مناسبتی اعلامیه صادر می‌کردم و جریان تازه‌ای به وجود می‌آوردم و از قم، شهرستان‌ها را به وسیله‌ای رهبری می‌نمودم وقتی تا مدتی قسمتی از برنامه رادیوی عراق را با ارسال اعلامیه و اخبار اداره می‌کردم و تا مدتی با دوستان خارج تماس داشتم طومارهای زیادی که می‌نوشتیم و به وسیله دوستان پر از امضا می‌شد و به رئیس جمهور آمریکا و سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر و دانشگاه هاروارد می‌فرستادم زیاد مؤثر بود. در موقع اقامت موقت در مشهد جلسه دعای بالاسر را فراهم کردم و آقای خامنه‌ای به وجود آمدنش را محال می‌دانست و چندین ماه جلسه وی ادامه داشت و مردم را تهییج می‌کرد و عده‌ای را به همان خاطر گرفتند.

تا مدتی از آقایان مراجع مایوس نگشتم و آنها را وادار به اقداماتی می‌کردم مخصوصاً با مسافرت به مشهد چند اعلامیه از آقای میلانی گرفتم.

در برنامه ورود آقا بودم و پس از ورود، چند نفر مأمور اداره امور منزل آقا شدیم که دیگر به واسطه کارهای دیگر موفق نشدند و من منزل را اداره می‌کردم و در آن جا تحویل اسلحه و اموال و سایر کارها را ترتیب می‌دادم و کارهای دیگر را به کمک دوستان انجام می‌دادم...

به وسیله احمد آقا پیغام دادم که دستور بدهید بختیار را بگیرند و یا اجازه بدهید من اعلامیه دهم. ایشان فرمودند تو اعلامیه بده. اعلامیه نوشتم و بردم، ایشان خواندند و گفتند خوب است منتشر کن متن اعلامیه را به آقای دکتر مفتاح دادم که به خبرگزاری‌ها بدهد و تلفنچی به روزنامه‌ها و رادیو هم داد و به آقای بادامچی گفتم آن را چاپ و پخش کند ولی متأسفانه بعد از ظهر متوجه شدم که نه روزنامه‌ها نوشته‌اند و نه پخش شده و نه رادیو خوانده است. از

آقای مفتاح توضیح خواستم گفت اعلامیه دستم بود، دیگران دیدند و اجازه ندادند پخش شود. من ناراحت شدم و گفتم آقای خمینی می‌گویند پخش شود و اطاعت نمی‌کنی و حرف دیگران را اطاعت می‌کنی و متاسفانه با ایشان در حال قهر بودم و دیگر او را ندیدم و اگر آن روز بختیار گرفته می‌شد خیلی مشکلات داخلی و خارجی وقوع پیدا نمی‌کرد.

قبل از تشریف آوردن آقا شب‌ها با چند نفر از افسران در کارها مشورت می‌کردم و راهنمایی‌هایی می‌نمودم و یک دو مرتبه آنها را نزد شریعتمداری فرستادم که موضعش را تصحیح نماید. در تهران امام دادستانی انقلاب را پیشنهاد نمودند و من گفتم به دو شرط می‌پذیرم: ۱. محاکمات علنی باشد ۲. همکاران را خودم انتخاب کنم (چون که آقا آقای خلخالی را معرفی کرده بود) ولی آقا قبول نکرد.





خلاصه موقع رفتن آقا به قم اموال را که به مبلغ کلانی بود تحویل نماینده دولت آقای افجه‌ای دادم و به اتفاق آقا به قم آمدم و چند روز در قضایای مدرسه فیضیه شرکت می‌نمودم بعدا به اتفاق عده‌ای از شیراز به دستور آقا به شیراز رفتم. البته ایشان فرمودند که یک هفته به شیراز بروید و اختلاف بین روحانیون را حل کنید و برگردید و به شورای انقلاب باید بروید ولی چون من می‌دانستم در شورای انقلاب در افکار منفرد و یا در اقلیت واقع می‌شوم از شیراز برنگشتم و به رفع مشکلات در شیراز پرداختم؛ الف. اول کار روحیه ارتش را که دیگران می‌گفتند باید منحل شود بالا بردم و گفتم ارتش باید باشد و قوی‌تر از سابق هم باید بشود. ب. بنیاد عمران و مسکن را تأسیس کردم و بعد که به آقا گفتم پسندید و جهاد سازندگی را دستور داد. ج. تقسیم حدود ۳ هزار قطعه زمین از زمین‌های موقوفه در بین مستضعفین را انجام دادم. د. نهادهای انقلابی را به تدریج پایه‌گذاری کردم. هـ. به تمامی شهرستان‌های استان مسافرت نمودم و با سخنرانی آنها را به تداوم انقلاب و راهنمایی‌هایی در این زمینه هدایت نمودم و مشکلات مردم را رسیدگی نمودم.

از نتایج مقیم بودنم در شیراز به وجود نیامدن جنگ بین دولت و عشایر بود که ضد انقلاب دائما تحریک می نمود و دوستان ناآگاه هم تأیید می کردند.

در [این] بین به قم آمدم و اهالی ارومیه از آقا خواستند که به ارومیه مسافرت کنم لذا با هیأتی از نمایندگان وزارت کشور و جنگ و ژاندارمری به آذربایجان غربی و قسمتی از کردستان مسافرت نمودم و از ارومیه تا مرز بازرگان در بین استقبال های بی نظیر مسافرت نمودم و سخنرانی کردم و از کردستان هم تا سردشت و مریوان مسافرت کردم و مردم را به انقلاب دعوت نمودم در مهاباد در مجلس سخنرانی، قاسملو را مفتضح نمودم و مجال صحبت به او ندادم و بعد از رادیو و تلویزیون به صورت زنده سخنرانی کردم و پخش شد و غارت پادگان را محکوم نمودم.

خلاصه زمینه را کاملا آماده کردیم که همه مناطق بدون خونریزی گرفته شود ولی متأسفانه دولت موقت اجازه نداد و آقای ظهیر نژاد در این زمینه خیلی آمادگی داشت.

پس از بازگشت، نظرات خود را درباره آنجا نوشتم و عوامل مثبت و منفی در منطقه را شرح دادم کسانی که باید تشویق شوند و کسانی که باید دستگیر شوند نوشتم ولی متأسفانه دولت موقت اقدامی نکرد و بعدها رئیس ستاد مشترک گفت اگر نظرات تو را انجام داده بودیم به این روز نمی کشید و روزی که آقا دستور حمله را داد رئیس ستاد مشترک گفت نظرات شما روی میز است و داریم عمل می کنیم ولی عمل نکردند.

کارهایی که در مدت اقامت در شیراز انجام یافته بسیار زیاد است که هر ارگانی مخصوصا جهاد سازندگی و بنیاد مستضعفان باید شرح دهند.

رفع مشکلات را تا حدودی که امکان داشت نمودم به قسمی که مردم شیراز بلکه استان الان چشم امید فقط به من دوخته اند.

در این بین با انتخاب مردم شیراز در مجلس خبرگان و بعد به دستور امام در شورای نگهبان شرکت نمودم و در مجلس خبرگان با همکاری آقایان بهشتی، مشکینی، جوادی آملی، آیت، فارسی، دستغیب در کمیسیون ۱ اصول کلیات قانون اساسی را تنظیم نمودم. در مجلس



خبرگان به اتفاق دوستان پافشاری شد که پیش نویس از دستور بیرون رود و به جای آن خود ما قانون جدیدی بنویسیم. و این اولین ضربه بر غربگرایان بود. در مجلس خبرگان درباره ولایت فقیه، معنای صحیح شورا، برقراری قانون سپاه پاسداران و مسائل دیگر پافشاری نمودم. برادران نوعا ولایت فقیه [را] به مانند آقای بنی صدر به معنی نظارت می گرفتند و من بودم که در کمیسیون مکرر در این زمینه سخنرانی کردم و پافشاری نمودم. در این شوراها هم نظر آقای بهشتی نظام شورایی بود که با بحث مفصل با ایشان که نظام شورایی از پایین به بالا است و نظام پارلمانی از بالا به پایین است و این دو با هم غیر قابل جمع است، راضی شدند که شورا را به طریقی که فعلا در قانون است بیاورند. آنچه در مجلس خبرگان نظر دادهام قسمتی در صورت جلسات آمده است و قسمتی در نوارهای کمیسیون خصوصی موجود است.

بارها با امام ملاقات کردهام و در اطراف مسائل روز و مسائل استان صحبت نمودم.

یک مسافرت به امارات خلیج و دمشق هم نمودم و در آنجا با سخنرانی‌ها موضع انقلابی ایران و معنای انقلاب اسلامی و معنی صدور انقلاب را بیان داشتم. با چند نفر از روسای آنها ملاقات کردم. بارها حضوری و یا به وسیله تلفن و یا نامه نظرات خود را درباره امور جاری به مسئولان امور رسانیده‌ام. قسمتی از آنها در دفتر شیراز و یا شورای نگهبان حاضر است. در ایام جنگ از مناطق جنگ‌زده و شهرهای آبادان، اهواز و حمیدیه و نزدیکی سوسنگرد و دزفول بازدید کردم و در نزدیکی سوسنگرد در یکی از سنگرها مورد هجوم واقع شدیم و در چند متری ما چند خمپاره اصابت نمود.

کمک رسانی‌های ما به مناطق جنگ‌زده خیلی زیاد بود از جهاد سازندگی و بنیاد امداد و بنیاد مستضعفان بیش از دویست تریلی و کامیون جنس و چند میلیون تومان پول کمک گردید. بنیاد امام که تحت نظر من است به وضع جنگ‌زدگان مقیم شیراز به طور وسیع رسیدگی نمود.

در شیراز حدود ۲۵۰ دستگاه منزل و در دهات در حدود ۲۰۰ دستگاه خانه از طرف بنیاد مسکن و بنیاد عمران ساخته گردید. بنیاد مستضعفان علاوه بر کشت و سیعی که نمود در کارهای اقتصادی و صنعتی نیز اقدامات خوبی داشت. آر.پی.جی ۷ و تعدادی از ابزار یدکی جنگی را ساخت.

در شیراز می‌توان گفت وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بهتر از جاهای دیگر بوده است زیرا که سعی شد که نه با احساسات بلکه با تدبیر مشکلات حل شود، کارخانجات شیراز هم فعال بودند و بهتر از سایر کارخانجات بازدهی داشته به علت آنکه من جلوی اعمال احساسات را گرفتم.

نهادهای انقلابی در دوران انقلاب در شیراز همه زیر نظر من اداره می‌شدند.

گروه فرقان دو مرتبه به شیراز آمدند و دستگیر شدند و ظاهراً برای ترور من آمده بودند تا در شب ۹ فروردین ۶۰ پس از مراجعت از جهاد سازندگی در برابر بیمارستان حافظ از شیشه عقب مورد حمله واقع شدم. به مجرد آنکه در گردن احساس سوختگی کردم متوجه توطئه



شدم خود را به کف ماشین انداختم راننده از فریاد من متوجه پیش‌آمدی گردید از ماشین پایین آمد یک نفر به نام محبی که همراهم [بود] تیری شلیک کرد کسانی که قصد ترور داشتند به فکر اینکه به مقصود رسیده‌اند با موتور فراری شدند به هر حال به راننده گفتم فوراً مرا به منزل برسان و آنها را تعقیب نکن. به منزل رسیدم و از منزل به شهربانی و سپاه و بیمارستان تلفن نمودند. آمبولانس فوراً آمد و مرا به داخل آمبولانس در حالتی که خون از گردن می‌ریخت و لباس‌ها آلوده شده بود به بیمارستان بردند ولی بحمدالله با اینکه تیر در حساس‌ترین محل بدن خورده بود ولی صدمات به کم‌ترین حد بود و پس از چند روز بستری شدن به منزل منتقل گشتم.